آيا وجود وصفی بە معنای وجود مُثولی است؟

ممكن است كسی بگويد منظور حديث شريف از وجود وصفی، وجود مقابل عدم نيست بلكه وجود مثولی و تمثلی منظور است، و قرينه آن وجود ايمانی است كه خود حديث در مقابل آن قرار دادە است، و در صحيفه مباركه سجاديه نيز چنين وجودی از خدای متعال صريحا نفی شدە است، در دعای عرفه ی صحيفه بند ۱۹ آمدە:

«انت الذی ال تحد فتكون محدودا و لم تمثل فتكون موجودا و لم تلد فتكون مولودا[1] ،»

و بنابر اين معنای نفی وجود وصفی (ال وجود صفة) نفی تمثل خدا برای فكر است، يعنی فكر از آثار او بە وجود او ايمان پيدا ميكند بدون اينكه او را بە عنوان يك ابژه[2] بيابد، و بدون اينكه نزد فكر و ذهن، ظهور و بروز شكلی و احساسی و تمثلی پيدا كند.

و اين معنا هرچند فی حد نفسه معنای صحيحی است و در حديث هم محتمل است، اما دنباله عبارت حديث بە قاعدە بسيار مهمی اشارە ميكند كه ميفهماند منظور حديث اوسع و اعمق از اين معنای ساده است، فورا بە دنبال "ال وجود صفة" ميفرمايد: "**بە توصف الصفات ال باە يوصف**" يعنی اساس هر توصيف بە اوست، اگر او نبود هيچ صفتی معنا نداشت و لذا خود او بە هيچ صفتی توصيف نميشود (برهان مبدئيت مطلقه[3]).

كلماتی كه از حضرت سيد الشهداء عليه السلام نقل شدە اندك است اما همين اندك چه ميكند؟! بندە در بين تمام احاديثی كه در محدودە اطلاعات ناقص خودم ديدم تعبيراتی كه در اين حديث است و حالت كليدی برای سنگينترين مباحث فلسفی و كلامی دارد، نظيری برای آن ندیدم.

خوب است تمام متن حديث را اينجا بياورم تا بعدا هم اگر محتاج شديم بتوانيم سياق عبارت را بتمامه ببينيم:

و روی عن الإمام التقی السبط الشهيد أبی عبد الله الحسين بن علی ع فی طوال هذه المعانی:

.....

توحيد

أيها الناس اتقوا هؤلاء المارقة الذين يشبهون الله بأنفسهم يضاهئون قول الذين كفروا من أهل الكتاب بل هو الله ليس كمثله شيء و هو السميع البصير ال تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير استخلص الوحدانية و الجبروت و أمضى المشيئة و الإرادة و القدرة و العلم بما هو كائن ال منازع له فی شيء من أمره و ال كفو له يعادله و ال ضد له ينازعه و ال سمی له يشابهه و ال مثل له يشاكله ال تتداوله الأمور و ال تجری عليه الأحوال و ال تنزل عليه الأحداث و ال يقدر الواصفون كنه عظمته و ال يخطر علی القلوب مبلغ جبروته لأنه ليس له فی الأشياء عديل و ال تدركه العلماء بألبابها و ال أهل التفكير بتفكيرهم إال باالتحقيق إيقانا بالغيب

لأنه ال يوصف بشيء من صفات المخلوقين و هو الواحد الصمد ما تصور في الأوهام فهو خلافه ليس برب من طرح تحت البلاغ و معبود من وجد في هواء أو غير هواء هو في الأشياء كائن ال كينونة محظور بها عليه و من الأشياء بائن ال بينونة غائب عنها ليس بقادر من قارنه ضد أو ساواه دن ليس عن الدهر قدمه و ال بالناحية أممه احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار و عمن في السماء احتجابه كمن في الأرض قربه كرامته و بعده إهانته ال تحله في و ال توقته إذ و ال تؤامره إن علوه من غير توقل و مجيئه من غير تنقل يوجد المفقود ويفقد الموجود و ال تجتمع لغيره الصفتان في وقت. يصيب الفكر منه الإيمان به موجودا و وجود الإيمان ال وجود صفة به توصف الصفات ال بها يوصف و به تعرف المعارف ال بها يعرف ذلك الله ال سمي له سبحانه ليس كمثله شيء و هو السميع البصير**[4]**

صاحب بحار توضيح خوبی برای واو در "و وجود الایمان" دادهاند اما در آخر میگویند اگر «واو» زائد باشد کلام صاف و مستقیم است:

بيان .... قوله ع يصيب الفكر أي ال يصيب منه تعالى التفكر فيه إلا أن يؤمن بأنه موجود و أن يجد صفة الإيمان و يتصف به ال أن ينال منه وجود صفة أي كنه صفة أو صفة موجودة زائدة فقوله و وجود معطوف على الإيمان و قوله ال وجود أي ال يصيب وجود و الأصوب أن العاطف في قوله و وجود زائد فيستقيم الكلام**[5]**

---

[1] الصحيفة السجادية، ص: ۲۱۲

[2] در زبان فارسی، «موضوع» هم به موضوع عینی گفته می شود و هم به موضوع علمی؛ مثلاً می گویند موضوع این علم. اما در انگلیسی یک تفکیکی شده است. درباره‌ی موضوع ذهنی و علمی، کلمه (subject) و درباره‌ی موضوع خارجی و عینی، کلمه ابژه (object) را به کار می برند(شرح مقاله با خدایی گام به گام،ص ۶)

بَرَاخت ای آوِژه ای اُبژه به فرانسوی: (objet) یک اصطلاح در فلسفه نوین است که معمولاً در برابر سوبژه به کار برده می‌شود. سوبژکتیویه مشاهده‌کننده و اُبژکتیویه آنچه که مشاهده می‌گردد(سایت ویکی پدیا)

[3] مراجعه بفرمایید به مقاله «سه برهان بر اثبات خداوند»

[4] تحف العقول ص : ۲۴۴

[5] بحارالأنوار ج : 4 ص : ۳۰۲

بازبینی #2
ایجاد شده 17 آوریل 2025 11:12:15 توسط ... .
به روزرسانی شده 17 نوامبر 2025 11:11:30 توسط khoddami